قامت فلسفه اشراق در قاب منطق

گفت وگو با دکتر حسین ضیایی مؤلف «معرفت و اشراق در اندیشه سهروردی»

انتشار کتاب «معرفت و اشراق در اندیشه سهروردی» هم به واسطه قوت تحقیقی و دامنه وسیع پژوهش آن و هم به اعتبار استواری و صحت ترجمه اش، محل قبول و اقبال اهل نظر واقع شده است. این کتاب که می کوشد روایتی نو از دیدگاه های شیخ اشراق در عرصه نظریه معرفت و منطق عرضه کند ظرفیت آن را دارد که تصویری بدیع ـ و شاید خارق اجماع ـ از اندیشه های سهروردی به دست دهد. روز گذشته مروری بر محتوای این کتاب، در قالب مقاله ای انتشار یافت اما به حکم امتیازات و مزیت های این اثر، گروه اندیشه «ایران» شایسته دید که طی یک گفت وگوی اینترنتی با دکتر حسین ضیایی، مؤلف کتاب و رئیس گروه شرق شناسی و مطالعات ایرانی ـ اسلامی دانشگاه U.C.L.A آمریکا پاره ای پرسش ها را در میان گذارد. آنچه از پی خواهد آمد حاصل این گفت وگوی مجازی است.

گروه اندیشه

جناب پروفسور ضیایی از اینکه دعوت گروه اندیشه روزنامه ایران را پذیرفتید متشکرم. ابتدا اجازه دهید این پرسش را داشته باشم که شما در کتاب خود یعنی «معرفت و اشراق در اندیشه سهروردی» نوشته اید که می بایست فلسفه اسلامی را به گونه ای درست و با زبانی فنی به اهل فلسفه در غرب معرفی کنیم تا از این طریق بتوان گفت وگویی فلسفی داشت؟ مهمترین ویژگی زبان فلسفی از نظر شما چیست؟

زبان فنی فلسفی وسیله ای است برای بیان نتایج برهانی شده اندیشیدن در ساختارهای منظم و سازگار فلسفی. زبان فلسفی از این رو باید در مرتبه اول واجد صفت ممیزه گویایی باشد. البته در هر زبانی گویایی اصالت دارد و باید نسبت به اصول علم دلالت الفاظ (semantic، semiotic) در رابطه با ساختمان عناصر متشکله آن زبان تعریف و تنقیح شود و گرنه گویایی آن ممکن نخواهد بود. گویایی در زبان فلسفه اصل مهمی است و اصالت در آن رابطه مستقیمی با ساختمانهای اصل متعارفی استوار می باشد و نسبت به اجزاء، اصول، قالبها و فرایندهای استنتاج آن ساختمان قابلیت بیان به خود می گیرد. لذا گزاره های داخلی یک ساختمان وقتی تألیف می شود تا نتیجه فلان استنتاج فلسفی را مثلاً بیان کند اگر با استفاده از وجه های زبان فنی و با در نظر گرفتن تمامی ضوابط آن زبان تألیف شده باشند در آن صورت و فقط در آن صورت می توان بیان آن گزاره را گویا دانست.

گفت وگوی فلسفی پس، همانند گفت وگو در هر زبانی باید نسبت به ساختار آن زبان، انتخاب واژگان و دیگر اجزا و عناصر متشکله به درستی مؤلف و گویا باشد. اگر در مکالمه به زبان فارسی مثلاً صرف و نحو و ترکیب جملات نادرست باشد آن مکالمه گویا نخواهد بود. گفت وگوی فلسفی هم همینطور است. این مسأله در ترجمه بیان فلسفی از یک زبان به زبانی دیگر مخصوصاً مهم است.

به نظر شما حکمت و فلسفه اشراق می تواند در این گفت وگوی زبانی در خور دنیای جدید باشد؟ این در حالی است که به نظر می رسد در دنیای جدید و با حضور فلسفه های جدید این زبان نارسا باشد. نظر شما چیست؟

مبانی علم فلسفه مثل هر علم نظری دیگری نسبت به خود ساختار آن علم معرف است و ربطی به فرایندهای تاریخی - اجتماعی ندارد. لذا گفت وگو در باب فلسفه اشراق رسایی خواهد داشت اگر بر مبانی گزاره های مبرهن استوار باشد و این همواره در خور اندیشه فلسفی است. منظور این است که اصول فلسفه اشراق را می توان در مباحث مندرج در مکتوب های فلسفی جدید مطرح کرد. و در این زمانه رسایی صرفاً بر مبانی اندیشه فلسفی متقن و تحلیلی تعریف می شود. صدق اندیشه فلسفی مربوط به امر جدیدی صرفاً به خاطر جدید بودن نیست بلکه مربوط به درستی شیوه استنتاج است. یعنی اندیشه درست «صدق» است چه در گذشته های نتایج آن قالب ریزی شده باشد چه در زمانه حال. اصالت در زمینه است و نه با فرایند امتداد زمانه تاریخی. مباحثی در فلسفه اشراق خصوصاً در زمینه شناخت اگر به گونه منطقی سازگار شده و ساختمان یافته و با زبانی فنی بیان شود حتماً مورد توجه فلسفه جدید غربی خواهند گرفت.

بسیاری از غربیان با فیلسوفانی مانند ابن سینا، فارابی، ابن رشد آشنایی دارند. این در حالی است که ما فیلسوفان بسیاری در این سرزمین داشتیم که مورد شناسایی جدی قرار نگرفتند تا چه رسد که به غرب معرفی شوند شما جایگاه سهروردی را در این فیلسوفان که کمتر شناخته شده اند چگونه ارزیابی می کنید؟

پرسش بسیار مهمی است. برای اینکه فلسفه خودمان را درست در غرب معرفی کنیم باید زبانی که با آن گفت وگو می کنیم زبان فنی فلسفی متداول باشد و باید بکوشیم بیانمان عاری از توصیفات کلی فاقد معنا باشد. از دید بنده اصول فلسفه ما به درستی در غرب شناخته نشده است. شناختن این مسأله نیاز به بحث مفصلی دارد ولی اجمالاً عرض می کنم غیر از برخی از فلاسفه غربی که با ترجمه های لاتین از متون فلسفه اسلامی، مثلاً متون فارابی و ابن سینا آشنا هستند، و لذا جنبه درست آن فلسفه ما را می شناسند اکثر غربی ها چه مورخین و چه فلاسفه از طریق نوشته های مستشرقین با فلسفه اسلامی آشنا شده اند. اغلب مستشرقین چون اهل فلسفه نبوده و یا به دلایل دیگری درباره فلسفه اسلامی نوشته اند صرفاً توصیفاتی کلی است به ندرت زبان فنی فلسفه اسلامی را شناخته اند و بیانشان بسیار محدود است و در مواردی حتی نادرست است.

لذا برای اینکه فلسفه اسلامی را در غرب مطرح کنیم و اندیشمندان خود را بشناسانیم باید در مرحله اول از نو تمامی اصول، عبارات، شیوه های استنتاجی و ساختارهای فلسفه اسلامی را تحلیل کنیم و در این امر از روش های منقح منطق نوین استفاده کنیم. آنگاه ساختمان های تمام شده را به زبان فنی فلسفی مثلاً انگلیسی بیان کنیم. در آن صورت آغازی نوین برای گفت وگوی فلسفی به دور از اشتباهات مستشرقین و خالی از کلیات توصیفی به دست خواهد آمد و واقعاً خواهیم توانست گزاره های پیچیده و مباحث عمیق فلسفی خودمان را به گونه شایسته به میان آورده و به بحث و اندیشه پویا طراوت خاصی ببخشیم.

شما فلسفه سهروردی را در مقام معرفت شناسی گنجانده اید. آیا آنچه که امروز از معرفت شناسی مراد می شود نسبتی با آنچه سهروردی می گوید دارد؟

معرفت شناسی از دوران فلاسفه یونان تا امروز همواره از مهمترین قسمتهای پژوهندگان فلسفه است. برخی از قسمتهای فیزیکی این علم، امروز در طب و در روان شناسی تجربی گنجانده شده اند. مثلاً امروز خیلی دقیق می دانیم که شناخت حسی یعنی حواس پنج گانه ظاهر در کدام قسمت از مغز قرار می گیرند و دیگر برای مثال نمی توان تجویف میانگین دماغ را آنطور که ابن سینا می گوید محل حس بویایی دانست. علم جدید خیلی دقیق این گونه مطالب را بررسی نموده است. اما در بحث اصول حاکم بر مسأله شناخت و تحلیل انواع حمل و نیز رابطه موضوع مدرک با مدرک و در این قبیل مباحث آنچه سهروردی عنوان کرده هنوز ادامه دارد. مختصر بگویم، ساختار علم حضوری در فلسفه اشراق آنجا که ادامه گویای گزاره هایی مانند «yaa òx = y ast y x» و جایگزینی «استی» و «=» با تابع اضافی به نام «اضافه های اشراقی» (به طوری که صورت نمادین آن به {xi}R(x,y)ij{yj} می تواند قابل ریاضی شود) واقعاً بیان دقیقی در علم شناخت شناسی است. البته این را هم عرض کرده باشم، تمام فلسفه اشراق معرفت شناسی نیست ولی معرفت شناسی اشراقی دارای ارزش ویژه ای است.

زبان ریاضی و منطق در کتاب شما حضور بسیار جدی دارد و می توان گفت که این کتاب با اسلوب ریاضی تدوین شده است آیا این روش را می توان در دیگر فلسفه ها کارآمد دانست؟

البته ریاضیات همواره در اندیشیدن و ساختمان پذیری گزاره های فلسفی راه دارد. به خاطر دارید بر سر در آکادمی افلاطون نوشته بودند «هر کس هندسه نمی داند وارد نشود» منظور از واژه «هندسه» همان علم ریاضیات است. ببینید یکی از موضوعات اصلی فلسفه، خصوصاً مکتب هایی مانند متعالیه صدرایی موجود مجرد است مثلاً وجود مفروقات با ریاضیات اشتراک موضوع دارد. در فلسفه صحبت از وحدت کثیر، وحدت کثرت، یک - دو، اول - دویم، تسلسل، استنتاج و قیاس مرکب، برهان خلف و غیره می کنیم ملاحظه می کنید که در تمامی مسائل، اشتراک موضوع با علم ریاضی وجود دارد. حتی می توان گفت که اندیشه ناب فلسفی و ریاضی در نهایت همانندند. اگر به تاریخ نظر کنیم خواهیم دید که اکثر ریاضیدانان صاحب مکتب برای بیان کلیات نظام های خود به بیان فلسفی روی آورده اند.

فیلسوفان ما چه در دوران قدیم مانند ابن سینا و چه در دوران اخیرتر مانند ملاهادی سبزواری در ریاضیات صاحب نظر بوده اند. در قرن بیستم خیلی از فیلسوفان ریاضی دان هم بوده اند مانند برتراند راسل و ای جی برور. در واقع خلاقیت فکری در ریاضیات و فلسفه در نهایت یکی است. برای مثال می بینیم «برور» ساختمان مبانی ریاضیات را بر مبانی شهود اولیه از عدد می داند و اصول مکاشفی را که دارای بعد زمانی نیست و در «آن» صورت می گیرد در کسب مبانی اولیه اصل می داند. این دید با اندیشه سهروردی تطابق دارد برای سهروردی هم بر خلاف روش ارسطویی اصل متعارفی آنالوطقیای دوم (Posterior Analytics) اصول اولیه علم از طریق حد تام ارسطویی کسب نمی شوند، با این مکاشفه اولی و مشاهده اشراقی است که موجب علم حضوری ما از آن مبانی اولیه می شود. لذا برای هر دو، «برور» ریاضیدان هلندی و «سهروردی» فیلسوف اشراقی ایرانی اصول اولیه شهودی و حضوری هستند. این یک مثال گویایی است از مطابقت و همسانی اندیشه ناب ریاضی و فلسفی. برای درک این مهم هم البته که نیاز به دانستن هر دو زبان، ریاضی و فلسفی داریم و این همان امری است که افلاطون هم بارها بدان اشاره کرده است.

کتاب شما که در حدود پانزده سال پیش در آمریکا منتشر شد، تا چه اندازه توانست به آن گفت وگوی فلسفی که منظور نظر شماست کار آمد باشد؟

بنده ادعایی ندارم اما کوشیده ام تا تعلیم و تعلم فلسفه اسلامی را در غرب از حیطه مورخین خاورمیانه و نیز مستشرقین که اکثر اندیشه های اسلامی را صرفاً از دریچه تصوف و نوعی عرفانیات آمالی می بینند در آورده وارد حوزه فلسفه کنیم. تا چه حد آیا موفق شده ایم بحثی است که دیگران باید به آن بپردازند.

شما وضعیت سهروردی پژوهی را در غرب و آمریکا چگونه می دانید و ارزیابی شما از روند این پژوهشها چیست؟

سهروردی پژوهی در غرب در حال تکوین است اما گسترده نیست. حتی تحقیقات درستی در باب فلسفه اسلامی نیز هنوز آنطور که باید مطرح نشده اند و هنوز بیشتر در حوزه های تاریخ و شرق شناسی و این قبیل مواضع بررسی می شود. باید واقعاً بکوشیم تا بحث فلسفه اسلامی را در حوزه فلسفه جدید مطرح کنیم. در غیر این صورت بحث به توصیف و احیاناً به تعارف و تمجید بی محتوا محدود شده و وارد حوزه های علم پویایی نخواهد شد و این امر البته بسته به مسؤولیتی است که ما بپذیریم.

کتاب اندیشه

درباره تقسیم کار اجتماعی
*** امیل دورکیم**
*** ترجمه باقر پرهام**
*** نشر مرکز**

اگرچه تقسیم کار تاریخی دیرینه دارد، اما تنها از قرن هجدهم به این سو بود که جوامع بشری نسبت به این قانون آگاهی یافتند، قانونی که تا آن موقع بدون آن که خود بدانند بر آنان حاکم بود. آدام اسمیت نخستین کسی بود که در پی ساختن نظریه تقسیم کار برآمد.

کتاب حاضر ویراست دوم اثر بلندآوازه و کلاسیک پدر جامعه شناسی جدید، امیل دورکیم است. دورکیم در این کتاب، موضوع کانونی اندیشه خود یعنی مناسبات شخصیت فردی با همبستگی اجتماعی را دنبال کرده و نقش تقسیم کار در حل این تنازع را بررسی می کند. مفاهیم و مقوله های جامعه شناختی مهمی چون همبستگی مکانیکی و ارگانیک جامعه، وجدان جمعی، تقدم کل اجتماع بر اجزای آن و... ثمره این تحقیق و تعمق او هستند. دورکیم در طول این کتاب بر نابسامانی حقوقی و اخلاقی که زندگانی اقتصادی بشر امروز را در بر گرفته است، تأکید دارد.

یازده سال پیش این کتاب برای نخستین بار منتشر و به عنوان یکی از متون درسی رشته جامعه شناسی برگزیده شد و اینک به چاپ دوم رسیده است. از باقر پرهام ترجمه هایی چون صور بنیانی حیات دینی اثر امیل دورکیم، مطالعاتی در آثار جامعه شناسان کلاسیک اثر ریمون بودن و نبردهای طبقاتی در فرانسه از کارل مارکس را تاکنون داشته ایم که الحق قلمی شیوا و خوشخوان دارد.